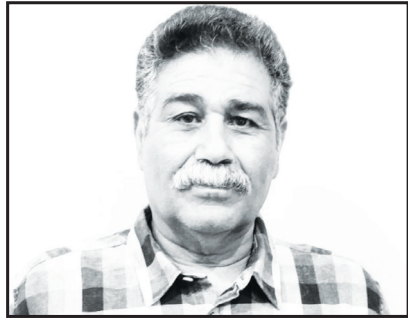




سمیرا بیدریغ

Let death play with us  
lit wash and erase the life  
No night is without  
lullaby of the sun

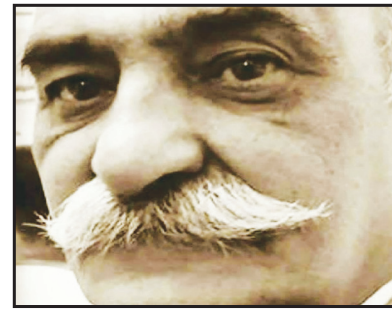
بگذار مرگ با ما بازی کند  
زندگی را  
بشورد و ببرد  
هیچ شبی  
بی لالایی خورشید  
نیست!



عبدالواحد بنی سعید (وحید)



فائزة اکرمی



امیراله محمدی



محمود شیربازو

عبور

قطارِ عمر  
روی ریلِ ذهن  
و درنگی در ایستگاهِ خیال  
خاطره‌ای  
پیاده می‌شود  
با خنده‌ی اشک‌هایش  
سخت در آغوشم می‌کشد  
انگار  
برگشته از مُردن  
اینک  
با دودی سُرّبی  
می‌گذرد زمان

"Passing"

The train of life  
On the rails of the mind  
and a delay in the imagination station  
A memory With the laughter of its tears gets off the  
train  
it hugs me hardily  
and seems to be  
Returned from the death !  
Now the time passes  
With lead smoke



حسرت

گنجشک حسرت  
از شط اشک هایم آب می نوشد  
تا روزی که برگردی  
و گل دیدار را  
به موهایم سنجاق بزنی  
"Regret"  
The sparrow of regret is  
drinking water from the stream of my tears !  
I am waiting the day till you return  
and pin your gift of flower to my hair !

آخرین تیر

آخرین تیر نگاهت را  
شلیک کن  
تیری که از کمان ابروی تو برهد  
بی تردید خطا نمی رود  
"Last arrow"  
throw the last arrow of your gaze  
An arrow that comes out of the arch of your eyebrow  
Certainly can't be aimed by mistake

دیر گاهی است که رفته ای  
چشمهایم بدنبال سیاره ی نگاه  
توست  
بر کمان ابرویت  
تیری از باغ مژگانت بنشان  
رها کن رها کردن  
بسوی باغ خشکیده ی تنهائیم  
سبز می شوم سبز

I have'nt seen you for a long time  
My eyes are looking for the planet of your gaze !  
put an arrow out of the arch of your eyebrow's  
garden !  
throw it toward my dried and loneliness garden  
then I will be ever green!



معصومه ارش رضائی

در انتهای قلبم  
یکی نفس می‌کشد  
همان جا که  
پنهان ترین جای دنیاست  
و به شکلِ بدخیم  
در سینه‌ام ریشه کرده است  
مقصر تو نیستی  
تقصیر از من بود  
که دل  
به پرستوی مهاجر بستم

At the bottom of my heart  
someone is breathing  
Where

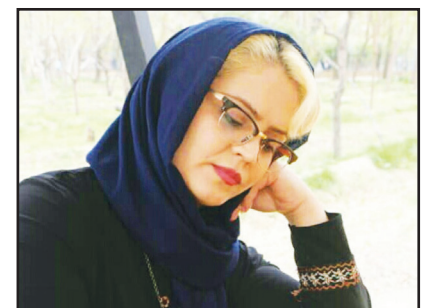
It is the most hidden place in the world!  
And in a malignant form  
It is rooted in my chest You are not to



رضا بهزادی

هر روز به برگ بار خود می‌بالد  
با عشق به این تبار خود می‌بالد  
فیروزه‌ی بی بدیل ایرانی هست  
شهری که به اعتبار خود می‌بالد  
کرمان که به شهر بابکش مشهور است  
از این همه آثار غنی مسرور است  
بی شائبه گلچینِ مصور دارد  
خورشید جهان ز روی او پر نور است  
It prides itself on its leaves and fruits every day  
It prides itself on its ancestors with love  
it is a unigue Iranian turquoise

A city that is proud of its reputation  
Kerman province is  
famous because its city of Babk and  
is so delighted with all Babak rich works  
With no doubt it has an illustrated gallery  
The Sunlight is a reflection of its brightness



مرجان یوسفی

بگذار زندگی  
ساز مخالفش را بزند  
من ساز دلم  
با تو کوک کوک است  
بی خیال گذر ثانیه‌ها  
بیا آنقدر با من برقص  
تا از من و تو  
تنها نسیمی عاشقانه  
به جای بماند

Let life plays its opposite untuned music  
I have tuned my heart for you very well  
Let's the seconds pass  
Come dance with me so much  
so that The only romantic breeze  
remains from us

منتظر داستان و اشعار شما هستیم  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو